

Social and Cultural Consequences of Ottoman Invasions of Azerbaijan during the Safavid Era

Hojjat Yahyapour¹
Fatemeh Oroji²

During the 10th to 12th centuries AH, coinciding with the Safavid rule, Iran was repeatedly subjected to prolonged Ottoman invasions. During this period, the Ottomans attacked the western regions of Iran with various motivations, and Azerbaijan was consistently the primary focus of these incursions. This territory was even occupied by them for some time. In this lengthy period, the Ottoman aggressive policies were often justified by religious pretexts and religious decrees (fatwas), and were accompanied by the destruction of cities, massacres, and the enslavement of people. In contrast, the Safavid defensive strategy included measures such as population displacement, the implementation of a scorched earth policy, and the relocation of the capital. These actions, alongside some natural disasters like devastating earthquakes and widespread diseases, increased Azerbaijan's vulnerability and led to various social and cultural consequences in the region. This research, conducted using a descriptive-analytical method based on library studies, seeks to answer the question of what events the Ottoman military attacks brought about in Azerbaijan, and what impact these events had on the social and cultural structure of this region. Considering that the 10th to 12th centuries AH are recognized as the most significant period of linguistic transformation in Azerbaijan, the turbulent events of this era could not have been without influence on the process of this linguistic change. This article, while examining and analyzing the tragic events in Azerbaijan during this timeframe, seeks to understand the social and cultural consequences of these events, the prominent manifestation of which can be observed in the linguistic transformation of Azerbaijan.

• **Keywords:**

Iran, Safavid, Ottoman, Azerbaijan, Invasions, Social Consequences, Cultural Consequences.

¹. Master of Arts Graduate in Islamic Iranian History, University of Tabriz, Tabriz-Iran (Corresponding Author), Hojjat.yahyapour@gmail.com

². Faculty Member, Department of History, University of Tabriz, Tabriz-Iran, forouji@tabrizu.ac.ir



پیامدهای اجتماعی و فرهنگی تجاوزات عثمانی به آذربایجان در عصر صفوی

^۱ حجت یحیی پور

^۲ فاطمه اروچی

چکیده

ایران در سده‌های دهم تا دوازدهم هجری قمری هم‌زمان با دوران فرمانروایی صفویان در معرض حملات پیاپی و درازدامنه عثمانیان قرار گرفت. عثمانیان در سراسر این دوران با انگیزه‌های گوناگون به سرزمین‌های غربی ایران یورش بردند و هر بار آذربایجان را کانون تاخت و تاز خود قرار دادند و گاه تا مدتی این سرزمین را تحت اشغال خود داشتند. در این بازه زمانی طولانی، مجموعه سیاست‌های تهاجمی عثمانیان بر دستاویزهای دینی و فتوای مذهبی تکیه داشت و با ویرانی شهرها و کشتار و اسارت مردم همراه بود. در مقابل، رویکرد تدافعی صفویان شامل جابه‌جایی جمعیتی، اجرای سیاست زمین سوخته و انتقال پایتخت در کنار برخی بلاهای طبیعی مانند زلزله‌های ویرانگر و بیماری‌های کشنده بر آسیب‌پذیری آذربایجان می‌افزود و با پیامدهای گوناگون اجتماعی و فرهنگی در این سرزمین همراه بود. این پژوهش به روش توصیفی-تحلیلی و بر مبنای مطالعات کتابخانه‌ای فراهم آمده و در جستجوی پاسخ به این پرسش است که عثمانیان در راستای حملات نظامی خود به ایران، چه رویدادهایی را در آذربایجان رقم زده‌اند و پیامد این رویدادها در ساختار اجتماعی و فرهنگی آذربایجان چه بوده است؟ با توجه به اینکه سده‌های دهم تا دوازدهم هجری قمری، مهم‌ترین دوره دگرگشت زبانی آذربایجان شناخته می‌شود، رویدادهای این دوران پرفراز و نشیب در روند این دگرگشت زبانی بی‌تأثیر نبوده است. این مقاله ضمن بررسی و تحلیل رویدادهای ناگوار آذربایجان در این بازه زمانی، در جستجوی پیامدهای اجتماعی و فرهنگی این رویدادهاست که برجسته‌ترین آنها در دگرگشت زبانی آذربایجان خود را نشان می‌دهد.

واژگان کلیدی:

ایران، صفویه، عثمانی، آذربایجان، تجاوزات، پیامدهای اجتماعی، پیامدهای فرهنگی.

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۴۰۳/۰۹/۲۶

تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۳/۰۸/۰۲

^۱ دانش‌آموخته کارشناسی ارشد تاریخ ایران دوره اسلامی، دانشگاه تبریز، تبریز- ایران (نویسنده مسئول)

Hojjat.yahyapour@gmail.com

^۲ عضو هیئت علمی گروه تاریخ دانشگاه تبریز، تبریز- ایران forouji@tabrizu.ac.ir



مقدمه

برآمدن دودمان صفوی در ایران، حکومت جاه‌طلب عثمانی را که سودای فرمانروایی بر جهان اسلام و احیای خلافت را در سر داشت، به واژه انداخت. اقبال بسیاری از توده‌های اجتماعی آناتولی به صفویان به سرعت بر تضاد منافع افزود و آتش جنگ‌هایی را بر افروخت که در سراسر دوران صفوی در سده‌های دهم تا دوازدهم هجری قمری زبانه می‌کشید. در همه این دوران، هر بار که آتش جنگ میان دو کشور فروکش می‌کرد و پیمان صلح به امضای دو طرف می‌رسید، عثمانیان با دستاویزهای تازه، قرارداد صلح را زیر پا می‌گذاشتند و به سوی ایران لشکرکشی می‌کردند و جنگ‌های ویرانگر از سر گرفته می‌شد.

دسته‌بندی حملات عثمانی به ایران در دوره صفوی بیشتر بر مبنای پیمان‌های صلح صورت می‌گیرد، اما تقسیم‌بندی این حملات بر مبنای ترتیب زمانی، تصویر بهتری از روند تاریخی حوادث ترسیم می‌کند. بر این اساس، لشکرکشی عثمانیان به ایران در عصر صفوی را می‌توان به شش مرحله تقسیم کرد:

- ۱- حمله سلطان سلیم عثمانی به ایران هم‌زمان با دوران شاه اسماعیل صفوی / سال ۹۲۰ ق.
- ۲- حملات سلطان سلیمان عثمانی به ایران هم‌زمان با دوران شاه تهماسب صفوی / سال‌های ۹۴۰ تا ۹۶۲ ق.
- ۳- حمله عثمانی‌ها به ایران هم‌زمان با دوران شاه محمد خدابنده و شاه عباس بزرگ / سال‌های ۹۸۵ تا ۱۰۱۲ ق.
- ۴- تنبیه عثمانیان و آزادسازی شمال غربی ایران توسط شاه عباس بزرگ و ادامه تنش‌ها / سال‌های ۱۰۱۲ تا ۱۰۳۸ ق.
- ۵- حمله عثمانی به ایران هم‌زمان با دوران شاه صفی / سال‌های ۱۰۳۸ تا ۱۰۴۹ ق.
- ۶- حمله عثمانی به شمال غربی ایران هم‌زمان با سال‌های سقوط صفویان / سال‌های ۱۱۳۴ تا ۱۱۴۳ ق.

در تمام این جنگ‌ها و در همه مرحله‌ها، سرزمین آذربایجان به دلیل برخورداری از موقعیت ویژه جغرافیایی، جایگاه سیاسی، ظرفیت اقتصادی و به‌ویژه برخورداری از جایگاه نمادین به عنوان خاستگاه و پایتخت اولیه صفویان، دستخوش حملات عثمانیان قرار گرفت و گاهی به اشغال عثمانیان درآمد. وقوع جنگ‌های ویرانگر و طولانی‌مدت در آذربایجان و اتخاذ مجموعه‌ای از سیاست‌ها و رویکردهای نظامی، اجتماعی و فرهنگی عثمانیان در این سرزمین با پیامدهای ناگواری همراه بود و از سوی دیگر رویکردهای دفاعی صفویان و حتی برخی بلایای طبیعی بر

پیچیدگی شرایط اجتماعی آذربایجان می‌افزود که هیچیک از این موارد در پژوهش حاضر نادیده گرفته نشده‌اند. این پژوهش به روش توصیفی-تحلیلی و بر مبنای مطالعات کتابخانه‌ای فراهم آمده و بر پایه منابع دست اول ایرانی، عثمانی و اروپایی استوار است و از برخی تحقیقات جدید نیز بهره برده است. همچنین کوشیده شده است که تمرکز بر سیاست‌های اتخاذ شده در جریان یورش عثمانی به ایران و تأثیر آن بر فضای اجتماعی و فرهنگی آذربایجان باشد. برخی از سیاست‌های عثمانیان که تأثیر مستقیم و عمیقی بر ساختار اجتماعی و فرهنگی آذربایجان داشته است، از مقدمات و زمینه‌های اولیه‌ای برخوردار بوده‌اند که مهم‌ترین آنها صدور فتواهای مذهبی توسط مفتیان عثمانی در جریان لشکرکشی این کشور به ایران بوده است. در این پژوهش ابتدا به بررسی این فتواهای مذهبی پرداختیم و در ادامه، نتیجه این فتواها را در کشتار مردم آذربایجان، به اسارت‌بردن مردم و نیز ویرانی شهرها و روستاها بررسی کردیم.

سیاست‌های تدافعی صفویان در برابر حملات عثمانیان، شامل جابه‌جایی گروه‌های اجتماعی در منطقه، اتخاذ سیاست زمین سوخته و تصمیماتی مانند انتقال پایتخت از آذربایجان به نواحی مرکز ایران، در کنار برخی بلایای طبیعی، تأثیراتی در شرایط اجتماعی و فرهنگی آذربایجان داشت که همگی در این پژوهش مورد توجه قرار گرفته‌اند.

پیشینه پژوهش

تاریخ ایران در سده‌های دهم تا دوازدهم هجری قمری، هم‌زمان با فرمانروایی صفویان به شدت متأثر از حملات نظامی عثمانیان به قلمروی ایران بود. لشکرکشی‌های پر دامنه و پیاپی عثمانیان به ایران و پیامدهای حاصل از آن، افزون بر آنکه بخش مهم و طولانی از تاریخ صفویان را در برمی‌گیرد، عاملی تأثیرگذار در سیاست‌های داخلی و روابط خارجی صفویان نیز به‌شمار می‌آید. از این رو، شمار زیادی از دانشمندان و پژوهشگران به تناسب موضوع پژوهشی خود به جنبه‌های روایی حملات عثمانی و رویارویی نظامی دو کشور پرداخته‌اند و برخی سیاست‌های نظامی، اقتصادی، فرهنگی و دینی متأثر از این رویارویی‌ها را از نظر گذرانده‌اند.

نصرت‌الله فلسفی (۱۳۴۷) در کتاب *زندگانی شاه عباس اول*، راجر سیوری (۱۳۹۶) در کتاب *ایران عصر صفوی*، اوزون چارشلی (۱۳۷۹) در *تاریخ عثمانی*، امیرحسین برازش (۱۳۹۴) در *روابط سیاسی دیپلماتیک ایران و جهان در عهد صفویه*، فیروز منصوری (۱۳۹۰) طی *مطالعاتی در باره تاریخ و زبان و فرهنگ آذربایجان* و بسیاری دیگر از پژوهشگران در آثار خود از بررسی و بازگویی روایت‌گونه تنش‌های دو کشور ناگزیر بوده‌اند. تاکنون تنها فیروز منصوری به‌طور ویژه

به شرح تجاوزهای عثمانی و سیاست‌های آنان در آذربایجان پرداخته و گوشه‌های مشخصی از این سیاست‌ها را بازگو کرده است. اما آنچه در پژوهش پیش رو تازگی دارد، توجه و تمرکز بر سیاست‌های خاص و مشخص نظامی، اجتماعی و فرهنگی عثمانیان و پیامدهای حاصل از این سیاست‌ها و رویکردها در آذربایجان است.

فتوهای مذهبی زمینه‌ساز تهاجم عثمانیان به ایران

بهره‌بردن از فتوای دینی، دستاویز همیشگی عثمانیان برای مشروعیت‌بخشیدن به جاه‌طلبی‌های سیاسی آنان و زمینه‌ساز تجاوز به همسایگان بود و در ارتباط با همه سرزمین‌های موردنظر عثمانیان به کار بسته می‌شد. هر گاه عثمانیان با سرزمینی (حتی مسلمان) وارد جنگ می‌شدند، برای توجیه رفتار خود به فتوهای دینی روی می‌آوردند و بدین ترتیب نبرد با آنان را نه تنها شرعی، بلکه الزامی می‌دانستند (شاو، ۱۳۷۰: ۶۹). عثمانیان در حملات پیاپی به قلمروی ایران از همین فتوهای مذهبی بهره می‌بردند و با همین روش، زمینه‌های لازم برای لشکرکشی به ایران و انگیزه لازم برای ویرانی و کشتار در سرزمین‌های غربی ایران را فراهم می‌کردند. شاه تهماسب صفوی در تذکره خود اشاره دارد که در جریان سومین لشکرکشی سلطان سلیمان عثمانی به منطقه در سال ۹۶۱ ق. علما و مشایخ عثمانی به اتفاق فتوا داده‌اند که خون و مال و اهل و عیال همه ایرانیان از سپاهی و رعیت، از مسلمان و ارمنی و یهودی، همگی حلال بوده و جنگ با ایشان جهاد در راه خدا است (شاه تهماسب صفوی، ۱۳۴۳: ۶۵).

عثمانیان در جریان لشکرکشی به ایران در سال ۹۸۵ ق. نیز از فتوا بهره بردند. تا این هنگام، عثمانیان چندین لشکرکشی بزرگ و پردامنه به ایران در کارنامه داشتند که هر بار با اشغال کوتاه‌مدت و البته بی‌حاصل آذربایجان همراه بود.^۱ تجربه تصرف پیاپی و کوتاه‌مدت آذربایجان که هر بار با ایستادگی مردم آذربایجان همراه بود، عثمانیان را متوجه مانع بزرگی در برابر توسعه‌طلبی‌هایشان کرد. این مانع بزرگ، چهارچوب هویتی مردمان آذربایجان بود که با خودشناسی متفاوت و متمایز با عثمانیان در برابر دشمنان ایستادگی می‌کردند و حاضر به کنار گذاشتن مؤلفه‌های هویتی خود نبودند. حتی صدراعظم عثمانی به این واقعیت اشراف داشت و در باره آن به سلطان عثمانی اندرز می‌داد (ابراهیم پچوی، ۱۲۸۳: ۳۷/۲-۳۶). بدین ترتیب،

۱. این لشکرکشی‌ها هر چند با اشغال موقتی بخش‌هایی از آذربایجان همراه بود، اما از آنجا که عثمانیان هر بار سراسیمه ناچار به عقب‌نشینی از سرزمین‌های اشغالی می‌شدند، هیچکدام از این لشکرکشی‌ها با پیروزی و دستاورد قابل‌توجهی برایشان همراه نبود و حتی با در نظر گرفتن هزینه‌های صورت گرفته شکستی آشکار برای آنان به‌شمار می‌آمد.

عثمانیان با تجربه‌ای که از لشکرکشی‌های پیشین اندوخته بودند، رویکرد ویژه‌ای در قبال مردم آذربایجان در پیش گرفتند.

در آغاز لشکرکشی سلطان مراد سوم به ایران در سال ۹۸۵ق. در روز حرکت لشکریان عثمانی به سوی ایران، فتوای مشایخ عثمانی به آنان ابلاغ شد. بر اساس این فتوا، شیعیان کافر شناخته شده، قتل آنان جایز و تصاحب اموال و دارایی آنان حلال اعلام شده بود (منصوری، ۱۳۹۰: ۱/۱۲۰). به پشتوانه چنین فتوایی، سلطان مراد سوم با ارسال نامه‌ای سراسر دشنام و ناسزا به شاه محمد خدابنده، خبر حرکت به سوی ایران با نام «جهاد» در راه خدا را اعلام کرد، همچنین با ارسال نامه‌هایی به حاکمان داغستان و دشت قیچاق ضمن اشاره به تلاش‌های خود در راستای از میان برداشتن تشیع و برپایی حاکمیت سنی در ایران، خواهان حمایت آنان از جهاد بر علیه دشمنان دین شد (ثواقب و لعبت‌فرد، ۱۳۹۶: ۲۶۷).

نمونه دیگری از دستاویز قرار دادن فتوای مذهبی توسط عثمانیان در جریان لشکرکشی سال ۱۳۵ق. به چشم می‌خورد. هم‌زمان با افول صفویان و محاصره اصفهان توسط محمود افغان، عثمانیان بار دیگر به صدور فتوا روی آوردند و در این راستا عبدالله افندی فتوایی صادر کرد که در آن ایرانیان با صفاتی چون «روافض»، «مرتد» و «ارباب کفر» نامیده شدند و جنگ با آنان حکم جهاد در راه خدا و دفاع از دین پیدا کرد و کشتار مردم، غارت دارایی‌ها و اسارت زنان و کودکان ایرانی حلال اعلام شد (چلبی‌زاده، ۱۳۸۲: ۶۶-۶۴). با این فتوا، بار دیگر مجوز دینی برای لشکرکشی به ایران صادر شد و انگیزه شرعی برای ویرانی و کشتار در آذربایجان فراهم گردید.

بدین ترتیب عثمانیان با مشروعیت‌بخشیدن به عملیات نظامی خود به سوی ایران تاختند و با سود بردن از بحران‌های داخلی ایران در اشغال بخش‌های بزرگی از غرب و شمال‌غربی ایران از جمله آذربایجان کامیاب شدند. سربازان عثمانی با این انگیزه شرعی، جان و مال و ناموس ایرانیان را بر خود حلال می‌دانستند و همین شرایط مقدمه‌ای بر رویدادهای فجیع انسانی در آذربایجان شد که همه آنها در بخش‌های بعدی بررسی شده است.

کشتار مردم آذربایجان به دست عثمانیان

سرزمین آذربایجان که نقش بسیار ارزنده‌ای در قوام‌یافتن هویت ملی ایران داشته است، در جریان حملات عثمانی به سرعت به کانون ایستادگی در برابر عثمانی تبدیل شد. هر بار که لشکر عثمانی موفقیتی در اشغال آذربایجان به دست می‌آورد، مردم آذربایجان در کوچه‌های تبریز و خوی و مرند و شبستر و در دشت مغان یا کوه‌ها و جنگل‌های ارسباران تا مدت‌ها به ایستادگی

در برابر دشمن می‌پرداختند. در چنین شرایطی لشکر توانمند عثمانی با هدف انتقام از مردم آذربایجان و به پشتوانه فتوهای مذهبی که دست آنان را برای خونریزی می‌گشود، بارها به کشتار مردم پرداختند و فجایع هولناکی به بار آوردند که حتی نویسندگان و مورخان عثمانی از بیان آن شرم داشتند.

تاریک‌ترین برگ‌های تاریخ تجاوز عثمانی به آذربایجان در پایان سده دهم هجری قمری هم‌زمان با دوران فرمانروایی سلطان مراد سوم عثمانی (حک: ۱۰۰۳-۹۸۲ق. / ۱۵۹۵-۱۵۷۴م.) رخ داد. سلطان عثمانی با سود جستن از اوضاع آشفته ایران در آغاز پادشاهی شاه محمد خدابنده (حک: ۹۹۵-۹۸۵ق. / ۱۵۸۷-۱۵۷۷م.)، آهنگ حمله به ایران کرد. این در حالی بود که صدراعظم کارکشته عثمانی، سوکوللی محمد پاشا با این تصمیم مخالف بود و دشواری‌های حمله به ایران را به سلطان مراد سوم گوشزد می‌کرد. محمد پاشا جهت منصرف کردن سلطان مراد سوم آنچه بر سلطان سلیمان (حک: ۹۷۴-۹۲۶ق. / ۱۵۶۶-۱۵۲۰م.) در آذربایجان گذشت را به وی یادآوری نمود و هزینه‌های سنگین این لشکرشی را به او متذکر شد و خاطرنشان کرد که حتی در صورت تصرف ایران به دست عثمانیان، مردم ایران تابعیت عثمانی را قبول نخواهند کرد (ابراهیم پچوی، ۱۳۸۳: ۳۷/۲-۳۶). اما سلطان عثمانی برای حمله به ایران مصمم بود و پس از فراهم آوردن تدارکات در سال ۹۸۵ق. لشکر بزرگی به ایران روانه کرد و آتش جنگ‌های ویرانگری را بر افروخت که تا سال‌های طولانی ادامه داشت. فتح تبریز برای عثمانیان تا سال ۹۹۳ق. امکان‌پذیر نشد و در این سال، عثمان پاشا به فرماندهی جنگ با ایران منصوب شد و سرانجام توانست تبریز را به تصرف درآورد. او پس از عبور از رودخانه شوراب (تلخه رود) و در آستانه ورود به شهر، نماینده‌ای به تبریز فرستاد و مردم را به فرمانبرداری دعوت کرد. اما فرستاده عثمانی با بی‌پروایی مردم تبریز روبرو شد و عثمانیان با همه نیرو به تبریز یورش بردند و با وجود ایستادگی و جانفشانی مردم و مدافعان، شهر تبریز به اشغال قوای عثمانی درآمد. مهاجمان عثمانی در شهر پراکنده شدند و به غارت و کشتار پرداختند و شهر تبریز بر اثر جنگ و غارت و کشتار به ویرانه تبدیل شد (Kutukoglu, 1993: 155-156).

بعد از تصرف تبریز به سرعت قلعه‌ای بزرگ و استوار توسط عثمانیان بنا گردید و جعفر پاشا به حکومت شهر منصوب شد. در این هنگام، قزلباشان در بیرون از شهر حملات پراکنده خود را ادامه دادند و آسیب زیادی بر عثمانیان وارد آوردند و مردمی که هنوز تبریز را ترک نکرده بودند، هر جا سربازان عثمانی را تنها می‌یافتند، آنها را به قتل می‌رساندند. (اسکندر بیگ ترکمان، ۱۳۹۰: ۱/۳۸۲-۳۸۱). اکنون سرداران عثمانی دلیل نگرانی‌های صدراعظم سوکوللی محمد پاشا

را می‌دانستند و پی برده بودند که چرا او اعتقاد داشت حتی در صورت فتح ایران، مردم حاضر به قبول حکومت عثمانیان نخواهند شد. عثمان پاشا که حکمرانی عثمانیان بر تبریز را ناممکن می‌دید، سیاست‌های ویژه و خشونت‌باری در راستای پا گرفتن حکومت عثمانیان در تبریز اتخاذ کرد (منصوری، ۱۳۹۰: ۱/۱۳۳-۱۳۲). در پی ایستادگی مردم تبریز و ضربات سهمگین آنان به عثمانیان، دستور کشتار مردم تبریز در میان سپاهیان عثمانی پیچید. سربازان عثمانی به کوچه‌ها و خانه‌ها ریختند و کشتار خونین و گسترده مردم تبریز آغاز شد. بسیاری از مردم به طرز هولناکی به قتل رسیدند، شهر ویران شد، دارایی‌ها به غارت رفت، بسیاری از زنان و کودکان دزدیده شدند و مورد تجاوز قرار گرفتند. تاریخ‌نگاران و کاتبان جنگی عثمانی که در محل حاضر بوده‌اند، تعداد کشته‌شدگان را تا بیست هزار تن ثبت کرده‌اند (Kutukoglu, 1993: 158-159).

حریمی، تاریخ‌نگار اهل عثمانی که در لشکر عثمان پاشا حضور داشت، ضمن اشاره به ایستادگی مردم تبریز در برابر عثمانی‌ها از کشتار مردم تبریز به دست عثمانیان اینگونه سخن گفته است: «[عثمانیان] از سحرگاه دست به هجوم همه جانبه زده، اموال و اسباب و دارایی اهالی شهر را چنان مورد غارت و چپاول قرار دادند که صد مرتبه بدتر از عملی بود که تیمور در حمله به سیواس مرتکب شده بود ... پیروزی ناچیزی که نصیب دشمن دین و گروه ضالین [قزلباشان] شد، موجب شادی و سرور مردم شهر تبریز گشت. آنها پس از آن، هر گاه عساکر روم را تنها می‌یافتند آنها را لخت و عریان می‌کردند و یا می‌کشتند. ... ندایی در میان آنان پیدا شد که می‌گفت: عساکر روم از جانب رب‌العالمین مجاز به غارت و قتل‌عام مردم‌اند. از این رو عساکر از یک طرف هجوم همه جانبه آورده، زن و مرد بی‌شماری را که در شهر و در اردویشان بود قتل‌عام کرده و مال و منال‌شان را به غارت و یغما بردند.» (حریمی، ۱۳۹۲: ۱۶۷-۱۶۶، ۱۵۷). مصطفی سلانیکی دیگر تاریخ‌نگار اهل عثمانی پیرامون کشتار مردم تبریز در سال ۹۹۳ق. می‌نویسد: «اهل تبریز با لشکر اسلام، حسن زندگانی نکرده در کوچه‌ها سنگرها بسته که جنگ و ستیز می‌کردند. ... بعضی از ملاعین برای اخذ انتقام از طائفه عسکری هر کسی را که تنها می‌یافتند می‌کشتند. و چون این معنی در بین عساکر شیوع و ظاهر گردید و به سبب عقده‌ای که در درون آنها بود و بهانه داد گرفتن داشتند به حکمت الهی به زبان عسکر جاری می‌شود که اینها باید قتل‌عام شوند والا مطیع نشده قائل به حق نخواهند شد. ... ناگهان یک روزی ولوله بلند شد و عساکر اسلام هر کس اسباب و اسلحه خودش را برداشته و قتل‌عام است گفته داخل شهر شدند. ... آن شهر را نهب و غارت کردند.» (مصطفی افندی سلانیکی، ۱۳۸۹: ۲۸۰-۲۷۹).

در برخی منابع عثمانی تلاش آشکاری در تطهیر عثمان پاشا به عنوان مقام دولتی و نماینده حکومت عثمانی به چشم می‌خورد و از بی‌اطلاعی عثمان پاشا در باره فرمان کشتار و حتی تلاش او در متوقف کردن کشتار تبریزبان سخن گفته شده است (حریمی، ۱۳۹۲: ۱۶۷؛ مصطفی افندی سلانیکلی، ۱۳۸۹: ۲۸۰). اما در کنار منابع ایرانی، در یکی از مهم‌ترین منابع عثمانی نیز به نقش مستقیم عثمان پاشا در کشتار مردم تبریز اشاره شده است. ابراهیم پچوی تاریخنگار پرآوازه عثمانی افزون بر اینکه به نقش مستقیم عثمان پاشا در کشتار مردم اشاره دارد، زمان قتل‌عام را سه شبانه روز ذکر کرده است (ابراهیم پچوی، ۱۲۸۳: ۹۹/۲-۹۸). باید پرسید که اگر به گفته حریمی یا سلانیکلی، عثمان پاشا به سرعت برای فروکش کردن خشم سربازان عثمانی وارد عمل شده است، چرا این کشتار تا سه شبانه روز به طول انجامید؟

اسکندر بیگ ترکمان در باره کشتار مردم تبریز می‌نویسد: «عثمان پاشا در تبریز تجویز قتل‌عام نمود ... [عثمانیان] با تیغ‌های کشیده به شهر ریخته آغاز سرافشانی نمودند ... رومیه در بیرون هر کس را دیدند به قتل رسانیدند و شروع در خانه‌ها کرده به هر خانه راه یافتند مردان را طعمه شمشیر بلا ساخته، اموال و اسباب را نهب و غارت نمودند و بسیاری از نساء و صبیان را اسیر کردند. فریاد و فغان اطفال و عورات بفلک اثیر رسید...» (اسکندر بیگ ترکمان، ۱۳۹۰: ۳۸۲/۱).

احمد منشی قمی تاریخنگار سده دهم هجری قمری، جزئیات این کشتار را بازگو کرده و شمار کشتگان را هفت الی هشت هزار تن بیان داشته است و اشاره کرده که همین تعداد از زنان و کودکان تبریزی ربوده شدند و به اسارت ترکان عثمانی در آمدند (احمد منشی قمی، ۱۳۹۴: ۷۸۸-۷۸۹/۲). احمد منشی قمی در ادامه سخن چند بیت از «میر جعفر تبریزی» در باره این رویداد هولناک بازگو کرده است، که شاعر تبریزی در آنها از کشتار مردم تبریز در ماه رمضان، ناله و فغان سر داده است:

تبریز چو کربلا شد از شیون و شین فرقی که بود همین بود در ما بین
کان بهر حسین در محرم بوده است این در رمضان بهر محبان حسین

و نیز از اوست:

در آخر ماهِ روزه تبریز الحق گردید چو کربلا ز خونِ ناحق

وین طرفه که عیدی از پیش گشت و چه عید عیدی که ز روز قتل می‌برد سبق (احمد

منشی قمی، ۱۳۹۴: ۷۸۹/۲)

محمود بن هدایت‌الله افوشته‌ای نطنزی در آغازین سال‌های سده یازدهم هجری قمری، انگیزه اصلی عثمانی‌ها برای این کشتار را شجاعت و ایستادگی مردم تبریز در برابر آنان دانسته و

به کشتار «خلقی بی‌عدد» اشاره کرده است (محمود بن هدایت‌الله افوشته‌ای نطنزی، ۱۳۹۹: ۱۲۷). محمد یوسف واله اصفهانی در سال ۱۰۷۸ ق. اشاره دارد که کشتار تبریز چنان گسترده بود که دل برخی عثمانیان را نیز به رحم آورد و آنها از عثمان پاشا خواستند تا لشکریان را از قتل و غارت منع کند (محمدیوسف واله اصفهانی، ۱۳۷۲: ۷۱۸).

کشتار گسترده مردم تبریز بار دیگر در سال ۹۹۹ ق. تکرار شد. هزینه‌های گزاف عثمانیان برای لشکرکشی به ایران با بحران عمیق مالی برای دولت عثمانی همراه بود. در پی این بحران مالی، جعفر پاشا حاکم عثمانی در شهر تبریز عیار سکه‌های طلا و نقره را کاهش داد، بدین ترتیب میزان حقوق مزدبگیران از نظر تعداد سکه ثابت بود، اما از نظر ارزش نسبت به گذشته بسیار کاهش یافت و این موضوع خشم و اعتراض همگانی را برانگیخت (لرد کین‌راس، ۱۳۷۳: ۲۹۴-۲۸۹). نگهبانان شهر دست به شورش زدند و جعفر پاشا با پشتیبانی نیروهای وفادار عثمانی همه آنان را در خارج از شهر قتل‌عام کرد، آنگاه دروازه‌ها را گشودند و نوبت به مردم بی‌دفاع تبریز رسید. عثمانیان کشتار بی‌رحمانه مردم تبریز و غارت اموال را آغاز کردند. زنان و دختران تبریز را به اسارت بردند و در بازار به خرید و فروش رساندند. در جریان این قتل‌عام هزاران نفر کشته، اسیر و آواره شدند. ابراهیم پچوی کشتار تبریز در سال ۹۹۹ ق. به فرمان جعفر پاشا را از «نوادیر و غرایبات» می‌نامد که «در دولت علیه عثمانی، چنین رویدادی در زمان سلاطین پیشین نه در تاریخ دیده شده و نه از زبان مردم شنیده شده است. ابراهیم پچوی در پایان گزارش خود می‌نویسد: «جعفر پاشا با این گناه، همه حسنات حضور خود در غذاها را از بین برد و مسلم است که در پیشگاه حق پاسخگو نخواهد بود» (ابراهیم پچوی، ۱۲۸۳: ۱۲۰/۲-۱۱۵).

در جریان تهاجم عثمانی به ایران در سال‌های ۱۱۳۴ تا ۱۱۴۲ ق. آذربایجان مانند همیشه هدف اصلی عثمانیان و کانون ایستادگی مردم در برابر آنان بود. در این مرحله از جنگ‌ها نیز دوران سیاهی بر آذربایجان سپری شد. پای عثمانیان به هر جا که می‌رسید، شهرها ویران، خانه‌ها غارت، بسیاری از مردمان کشته و بسیاری دیگر از کودکان و زنان و مردان به اسارت برده شدند (چلبی‌زاده، ۱۲۸۲: ۲۶۲ و ۲۳۱ و ۱۲۹-۱۲۷).

به اسارت بردن مردم آذربایجان توسط عثمانیان

عثمانیان انگیزه‌های ویژه‌ای برای به اسارت بردن مردمان سرزمین‌های تحت تصرف داشتند. به اسارت بردن مردم، بخشی از دستمزد سربازان عثمانی را تأمین می‌کرد و برای حکومت نیز درآمدزایی در پی داشت. سربازان عثمانی از این حق برخوردار بودند که در سرزمین‌های

فتح شده، مردم غیرنظامی را اسیر کرده و آنها را به مالکیت خود در آورند. سربازان عثمانی می توانستند از آنان به عنوان برده در کارهای خانه یا کشاورزی بهره ببرند یا می توانستند آنان را در بازار بفروشند و از این بابت مالیاتی نیز به دولت بدهند (لرد کین راس، ۱۳۷۳: ۴۵).

به اسارت بردن مردم آذربایجان نیز با چنین سیاست‌هایی صورت می گرفت و در کنار درآمدزایی برای عثمانیان، با تضعیف ساختار اجتماعی و توان دفاعی آذربایجان همراه بود. افزون بر همه اینها انتقال گروه‌های بزرگی از هنرمندان و صنعتکاران و دانشمندان به عثمانی، با هدف افزایش غنای علمی و فرهنگی عثمانی صورت می گرفت.

در سال ۹۲۰ق. سلطان سلیم (حک: ۹۲۶-۹۱۸ق. / ۱۵۲۰-۱۵۱۲م.) پس از پیروزی در جنگ چالدران و سپس تصرف تبریز، بیشتر از چند روز در تبریز دوام نیاورد و ناچار به سوی عثمانی عقب‌نشینی کرد. سلطان سلیم در همین زمان اندک، هزاران نفر از هنرمندان و صنعتکاران و بازرگانان و دیگر افراد شایسته و کار آمد تبریز را به همراه خانواده‌هایشان به استانبول منتقل کرد، با این هدف که تا پایان زندگی برای عثمانیان کار کنند (اوزون چارشلی، ۱۳۷۹: ۲/۲۸۹؛ منصورى ۱۳۹۰: ۱/۱۰۷؛ لرد کین راس، ۱۳۷۳: ۱۷۸). سلطان سلیم بر آن بود تا از یک سو داشته‌های فرهنگی خود را از طریق به اسارت بردن ایرانیان افزایش دهد و از سوی دیگر ایران را از نیروی فرهنگ و هنر تهی سازد. (طباطبایی، ۱۳۹۵: ۱۰۱). در دفتر/هل حیرف که به سال ۹۳۲ق. در استانبول توسط حسن افندی و به زبان فارسی به رشته تحریر در آمده، اطلاعات بسیار ارزنده‌ای در باره هنرمندان ایرانی که توسط سلطان سلیم به عثمانی برده شدند، درج گردیده است (دین پرست، ۱۳۹۱: ۱۶۵-۱۶۴).

سلطان سلیمان نیز در جریان نخستین لشکرکشی به آذربایجان، پس از فتح تبریز در محرم ۹۴۱ق. به زودی ناچار به خروج از تبریز شد و به بغداد عقب‌نشینی کرد. وی پس از سپری کردن زمستان بار دیگر رهسپار تبریز شد و این شهر را دوباره گشود. اما این بار نیز به دلیل ایستادگی مردم تبریز، ناچار به خروج از آذربایجان شد. او هنگام خروج از تبریز بسیاری از هنرمندان و صنعتکاران را با خود به عثمانی برد (منصورى، ۱۳۹۰: ۱۱۱/۱).

عثمانیان در سال ۹۸۷ق. از قفقاز و بخش‌هایی از آذربایجان ۲۰ تا ۳۰ هزار تن را به اسارت بردند و آنان را به فروش گذاشتند. شمار اسیران، شامل غلامان و کنیزان، چنان زیاد بود که به چند درهم یا گاهی در ازای تنها چند قرص نان خرید و فروش می شدند (Kutukoglu, 1933: 105-106؛ منصورى، ۱۳۹۰: ۱۲۶/۱).

شهر تبریز در سال ۹۹۳ق. جلوه‌های هولناکی از ترکتازی عثمانیان را تجربه کرد. مجدالدین محمد حسینی در سال ۱۰۰۴ق. در باره به اسارت بردن مردم تبریز توسط عثمانیان نوشته است: «تبریز در سنه ۹۹۳ بسبب استیلای رومیه بکلی ویران شده است. ... اهل تبریز بعضی به هنگام فتح شهر کشته شدند و برخی را به علت اسیری بردند و جمهور ایشان در اطراف بلاد عراق متفرق و پراکنده گشتند. ... مسود اوراق از ثقه‌ای استماع نموده که رومیه از تبریز اولاد صغار و سادات عظام اسیر کرده به ولایت مصر و شام برده فروختند. از آن جمله رومی سیدزاده‌ای را در معرض بیع آورده بود و مشتری در قیمت آن مضایقه داشت. رومی بر زبان آورد که این پسر از نسل پیغمبر است او را به بهای اعلا باید خرید. مشتری از او سؤال نمود که این معنی از کجا بر تو ظاهر شده؟ جواب داد که پدرش را من کشتم و گیسوانش را گرفته سر او را نزد دار بردم. بالجمله فسادى که در آن بلده به ظهور رسیده در هیچ تاریخی کس نشان نداده...» (مجدالدین محمد حسینی، بی تا: ۷۷۸-۷۷۷).

در جریان تهاجم عثمانی به ایران در میان سال‌های ۱۱۳۴ تا ۱۱۴۲ق. آذربایجان مانند همیشه هدف اصلی عثمانیان و کانون ایستادگی مردم در برابر آنان بود. در این مرحله از جنگ‌ها نیز دوران سیاهی بر آذربایجان سپری شد. پای عثمانیان به هر جا که می‌رسید، شهرها ویران، خانه‌ها غارت، بسیاری از مردمان کشته و بسیاری دیگر از کودکان و زنان و مردان به اسارت برده می‌شدند. به گزارش اسماعیل عاصم افندی چلبی‌زاده، عثمانیان در سال ۱۱۳۶ق. پس از فتح خوی، هزاران نفر از مدافعان شهر را قتل‌عام کردند و خانواده‌هایشان را به اسارت بردند (چلبی‌زاده، ۱۲۸۲: ۱۲۹-۱۲۷). چلبی‌زاده همچنین گزارش می‌دهد که عثمانیان پس از درهم شکستن ایستادگی مردم شبستر، بسیاری از مردم را کشتند و زنان و کودکان شبستر را به اسارت در آوردند (چلبی‌زاده، ۱۲۸۲: ۲۳۱). چلبی‌زاده در شرح اشغال زنوز اشاره دارد که پس از تصرف زنوز قلعه شهر ویران شد و زنان و کودکان زنوزی به دست عثمانیان افتادند (چلبی‌زاده، ۱۲۸۲: ۲۶۲). رفتار عثمانیان در آذربایجان چنان بازتاب گسترده و ناخوشایندی از خود بر جای گذاشت که دستگاه حکمرانی عثمانی را در ظاهر بر آن داشت که با صدور فرمان، سرداران و سربازان خود را از جنایات بیشتر بازدارد. در اوایل سال ۱۱۳۸ق. فرمانی خطاب به نیروهای عثمانی صادر شد که در آن آمده بود: از این پس در شهرهای تسخیری فقط مردان مخالف و مبارز را قتل و قمع نموده و از به اسارت در آوردن اطفال و نسوان اهل ایران خودداری نمایند (چلبی‌زاده، ۱۲۸۲: ۳۰۴-۳۰۳).

سندی از باب عالی نشان می‌دهد که دلاوری ایرانیان حتی در روزهای اسارت و پس از انتقال به عثمانی نیز ادامه داشته است و ایرانیان به اسارت‌رفته در استانبول هر جا و هر زمان که شرایط را فراهم می‌دیدند، اقدام به انتقام‌جویی و ضربه‌زدن به عثمانیان می‌کردند. در فرمانی به سال ۱۱۴۱ ق. برای پیشگیری از اینگونه آسیب‌ها دستور صادر شد که هرگز اجازه ورود اسیران بزرگسال ایرانی به استانبول داده نشود و از خرید و فروش آنان در استانبول جلوگیری به عمل آید (چلبی‌زاده، ۱۳۸۲: ۶۰۳-۶۰۲). از آنجا که آذربایجان در آن سال‌ها کانون اصلی ترکتازی عثمانی و مرکز ایستادگی مردم بود، این گمانه با قوت فراوان مطرح است که بسیاری از این اسیران، از مردم آذربایجان بوده باشند.

ویرانی آذربایجان به دست عثمانیان

رویکرد عثمانیان در یورش به آذربایجان، افزون بر کشتار مردم و به اسارت‌بردن آنان، در ویران‌سازی شهرهای آذربایجان نیز دیده می‌شد و مجموع این شرایط خیلی زود تأثیر خود را بر آذربایجان به نمایش گذاشت. آنتونی جنکینسون^۱ فرستاده پادشاه انگلستان به ایران که در سال ۱۹۶۸ ق. / ۱۵۶۱ م. از تبریز دیدار کرده است، اشاره دارد که پس از تجاوز ترکان عثمانی و غارت تبریز، این شهر ویران شده و اهمیت گذشته خود را از دست داده است (Jenkinson, n.d:141). امین احمد رازی به ایستادگی مردم تبریز در برابر لشکر سلطان سلیمان اشاره دارد، اما از مدارای سلطان عثمانی و خودداری او از تخریب شهر نیز سخن می‌گوید (رازی، ۱۳۸۹: ۱۳۷۱/۲). بر طبق گزارش نورالدین ضعیفی، شاعر عثمانی که در لشکرکشی سال ۹۴۱ ق. حضور داشته است، سلطان سلیمان پس از مشاهده گردنکشی مردم تبریز دست‌کم تصمیم جدی برای تخریب کامل تبریز داشته، اما با میانجیگری اطرافیان از این کار منصرف شده است:

گورولوب شرع و اجرا اولدی قانون	اوتوردی شهر تبریز ایچره سلطان
دگلدی بعضی هیچ اصلاحه قابل	چو تبریز آدمی ایدی خلق باطل
خراب ایده و آندان رومه چیکا	دیددی یاکا و تبریزی وییکا
آنونچون اولمادی تبریز ویران	شفاعت ایتدیلر اصحاب سلطان
روان تبریز خلقین رومه سوردی ^۲	چو باطل مذهبین سلطان گوردی

(منصوری، ۱۳۹۰: ۱۱۲/۱-۱۱۱)

^۱. Anthony Jenkinson

^۲. برگردان فارسی: سلطان عثمانی به شهر تبریز وارد شد و قوانین شرع را برپا کرد. اما چون مردمان تبریز خلقی باطل بودند و اصلاح نمی‌شدند، سلطان تصمیم گرفت تبریز را ویران کند و به روم بازگردد. اصحاب سلطان شفاعت کردند و به همین دلیل تبریز ویران نشد. سلطان چون مذهب باطل را دید، از تبریز به سوی روم روانه شد.

در جریان دومین لشکرکشی سلطان سلیمان به ایران در سال ۹۵۵ق. شهر تبریز اشغال شد. اما این بار نیز اقامت سلطان سلیمان در تبریز بیشتر از چند روز به درازا نکشید و عثمانیان به سرعت مجبور به تخلیه آذربایجان شدند. ابراهیم پچوی تاریخ‌نگار پرآوازه عثمانی اشاره دارد که عثمانیان در جریان عقب‌نشینی، در تبریز کاخ‌های شاهي را غارت کرده و عمارتش را ویران ساختند. به نوشته پچوی سلطان سلیمان، پشیمان از این لشکرکشی بی‌حاصل، اسکندر پاشا چرکس را به حکومت وان گماشت و پس از آن اسکندر پاشا بارها نواحی خوی و سلماس را مورد دستبرد و ویرانی قرار داد (ابراهیم پچوی، ۱۲۸۳: ۲۸۰، ۲۷۳-۲۷۲).

ویرانی شهرها و کشتار ایرانیان در سومین لشکرکشی سلطان سلیمان در سال ۹۶۱ق. نیز ادامه داشت. لرد کین‌راس در مورد لشکرکشی سوم سلطان سلیمان به ایران می‌نویسد: «سلیمان و ارتشش ... قلمرو ایران را با روشهای ناجوانمردانه‌ای مورد تاخت و تاز قرار دادند که وحشیانه‌تر از آن چیزی بود که در لشکرکشی‌های پیشین به آن دست زده بودند» (لرد کین‌راس، ۱۳۷۳: ۲۴۴). آسیبی که سلطان سلیمان در جریان لشکرکشی‌های پیاپی به آذربایجان وارد کرد تا سال‌های طولانی در چهره آذربایجان نمایان بود و حتی با وجود تخریبی که سلاطین بعدی عثمانی در آذربایجان به بار آوردند نیز فراموش نشد. اولیا چلبی که در میانه‌های سده یازدهم هجری قمری به آذربایجان سفر کرده بود، در گزارش خود به ویرانی و غارت شهرهای آذربایجان به فرمان سلطان سلیمان عثمانی اشاره کرده است (اولیا چلبی، ۱۳۱۴: ۳۴۰/۴).

اما آذربایجان بیشترین آسیب را از ویرانی و کشتار و غارت توسط عثمانیان در پایان سده دهم هجری قمری تجربه کرد. عثمانیان در سال ۹۹۳ق. در مسیر فتح تبریز، خرابی‌های زیادی در شهر خوی به بار آوردند و به شهر مرند نیز آسیب فراوانی وارد کردند و سرای شاهقلی حاکم مرند را به آتش کشیدند و سپس مسیر خود را به سوی تبریز ادامه دادند (Kutukoglu, 1993: 152). محمود بن هدایت‌الله افوشته‌ای در توصیف ویرانی و تخریب شهر تبریز در سال ۹۹۳ق. نوشته است: «رومیان هجوم غربی آوردند خلقی بی‌عدد کشته گشت و شروع در خرابی کرده اکثر عمارات عالیه را از بیخ و بن برانداخت و بعضی قیساریه را کنده و چنین استماع رفت که در تحت بنای آن عمارت، دفينه‌ای مشتمل بر نقود فراوان به دست رومیان افتاد و به این گمان تمامی عمارات تبریز را به آب رسانیده خاکش به باد بردادند» (محمود بن هدایت‌الله افوشته‌ای نطنزی، ۱۳۹۹: ۱۲۷).

هر چند تبریز در سال ۱۰۱۲ ق. از اشغال عثمانیان آزاد شد، اما زخم‌های عمیق سلطه عثمانیان تا دهه‌ها بر پیکر آذربایجان نمایان بود. جان کارت رایت^۱ بازرگان انگلستانی که در سال ۱۰۱۵ ق. از تبریز دیدار داشته، در سفرنامه خود گزارش هولناکی از شرایط آذربایجان بیان می‌دارد. او پیرامون ستمگری عثمانیان و تاراج و تخریب تبریز در حملات سلطان سلیم و سلطان سلیمان و عثمان پاشا (وزیر سلطان مراد سوم) به تفصیل سخن رانده و بیان می‌دارد که توصیف درد و رنج تبریزیان و بازگویی سنگدلی و بی‌رحمی‌های لشکریان عثمانی از توان وی خارج است و این مهم نویسنده‌ای به غایت دانشمند و زبردست می‌خواهد (طاهری، ۱۳۴۷: ۸۹).

به گزارش اسکندر بیگ ترکمان، سپاهیان ایران در سال ۱۰۱۲ ق. و در میان «غلغله و نشاط اهل تبریز» به این شهر وارد شدند و تبریز را ویرانه دیدند: «ما شهر شهره تبریز، طرفه ویرانه در نظر آمد، زیرا که در سال‌های پیش که بلده تبریز به تصرف رومیه در آمده از تبریزی خالی بود، رومیه در ویرانی خانه‌ها و عمارات عالیه شهر دقیقه فرو گذاشت نکرده بودند. اگر چه در تمامی بیست سال که آن ملک در دست رومیه ماند، جمعیتی غارت‌زده بی‌بضاعت از اطراف و جوانب فراهم آمده به قدر جمعیتی شده بود، اما از هر صد خانه پرزیب و زینت، یک خانه چنان نشده بود که ثلث آن را حالت اول به هم رسانیده باشد. مولانا وقوعی تبریزی این بیت را در خرابی تبریز بسیار خوب گفته‌اند وقوعی، کربلا تسکین دردم می‌دهد ورنه - دلم از حسرت تبریز ویران‌تر ز تبریز است» (اسکندر بیگ ترکمان، ۱۳۹۰: ۷۹۳/۲).

محمدیوسف واله اصفهانی در سال ۱۰۷۸ ق. در باره نابودی تبریز به دست عثمانیان می‌نویسد: «عاقبت چشم بد روزگار نسبت به مردم آن دیار کار خود کرد و به هجوم لشکر روم، تمامی عمارات و منازل آن بلده فاخره که به طلا و لاجورد و تمائیل عجیبه و تصاویر غریبه زیب و زیور یافته بود خراب و ویران گردید و درها و پنجره‌های منقش را از خانه‌ها به جای هیزم به مطبخ‌ها کشیدند و اشجار مثمره و غیرمثمره باغات و بساتین آن بقعه خلد آیین به دهره ناسازی دهر از پای درافتاده به جای هیمه سالیانه به قلعه کشیده شد و از چندین هزار خانه دلنشین که در خور نزول سلاطین روی زمین بود، خانه‌ای که شایسته فرود آمدن بی‌نام و نشانی از مردم فرومایه باشد، نماند و مجموع دکاکین و خانات و حمامات و اسواق و محلات که به انواع کاشیکاریها و اقسام تکلفات آراستگی داشت روی به خرابی و ویرانی گذاشت. القصه شهر تبریز که در نظر تماشاغیان غرایب صنع گلزاری بود همیشه بهار به ورود رومیان جفاکار چنان خوار و بی‌اعتبار شده بود که خیال اقامت در منازل آن محال می‌نمود و در حین ورود موکب مسعود به

^۱. John Cartright

آن حدود هنوز اجساد تبریزیان که به شعله تیغ بیداد رومیان سر به باد فنا داده بودند در اسواق و محلات و کوچه‌ها افتاده بود» (محمدیوسف واله اصفهانی، ۱۳۷۲: ۷۳۵-۷۳۴).

مرحله دیگری از یورش عثمانی به ایران در سال ۱۰۳۸ ق. هم‌زمان با حکومت سلطان مراد چهارم رخ داد که بیش از یک دهه به درازا کشید. این مرحله نیز با ویرانی گسترده‌ای در آذربایجان همراه بود. اولیا چلبی که هم‌زمان با دوران سلطان مراد چهارم و اندکی پس از انعتقاد عهدنامه صلح زهاب به ایران آمده و از شهرهای آذربایجان بازدید کرده بود، در جای‌جای سفرنامه خود بارها به تخریب شهرها و روستاهای آذربایجان توسط ترکان عثمانی اشاره کرده است (اولیا چلبی، ۱۳۱۴: ۲/۲۴۸). همچنین در بازدید از تبریز، به ویرانی این شهر توسط سلطان مراد چهارم اشاره دارد و می‌نویسد: سلطان عثمانی چنان این شهر را ویران کرد که پیش از آن تیمور و چنگیز نابود کرده بودند (اولیا چلبی، ۲۵۵ و ۲۵۳) و در ادامه نیز در باره ویرانی مراغه به دست عثمانیان سخن گفته است (اولیا چلبی، ۲۶۸). کارری^۱ جهانگرد ایتالیایی که در حدود نیم سده پس از فروکش کردن تجاوز عثمانی از منطقه بازدید نموده است، به ویرانی‌های لشکرکشی سلطان مراد چهارم اشاره داشته است (کارری، ۱۳۸۳: ۲۵).

رویکردهای تدافعی صفویان

حملات عثمانیان به ایران با سیاست‌های دفاعی صفویان نیز همراه بود که به دلیل تأثیرات آن در تحولات اجتماعی و فرهنگی آذربایجان در اینجا به اختصار جنبه‌هایی از آن بررسی می‌شوند. یکی از سیاست‌های صفویان که متأثر از یورش‌های پیاپی عثمانیان به آذربایجان بود، در کوچاندن ارمنیان آذربایجان به اصفهان خود را نمایان ساخت. شاه عباس بزرگ پس از آزادسازی آذربایجان در ۱۰۱۲ ق. با هدف پاسداری از جان و مال ارمنیان آذربایجان در برابر تجاوزهای عثمانیان، آنان را به اصفهان کوچاند (اسکندر بیگ ترکمان، ۱۳۹۰: ۲/۸۲۸؛ کارری، ۱۳۸۳: ۲۷-۲۶). در این رویداد، ارمنیان از جلفا، تبریز و برخی دیگر از شهرهای منطقه به اصفهان کوچانده شدند (درهوهانیان، ۱۳۷۹: ۶۰۹-۶۰۵؛ فلسفی، ۱۳۵۳: ۳/۲۰۷) و امتیازهای فراوان برای تأمین آرامش و آسایش و امنیت و رفاه آنان اختصاص یافت (سیوری، ۱۳۹۶: ۱۷۱-۱۷۰؛ فلسفی، ۱۳۵۳: ۲۲۸/۳-۲۱۷). کوچ ارمنیان به اصفهان تا دهه‌های بعدی نیز پیوسته ادامه داشت (درهوهانیان، ۱۳۷۹: ۶۲-۶۰؛ کمپفر، ۱۳۶۱: ۱۸۶) و در تضعیف ساختار اجتماعی ارمنیان آذربایجان و دگرگونی بافت اجتماعی بخش‌های بزرگی از آذربایجان تأثیرگذار بود.

^۱. Giovanni Francesco Gemelli Careri

یکی دیگر از پیامدهای تنش میان عثمانیان و صفویان، کوچ و استقرار گروه‌های پرشماری از ایلات و عشایر آناتولی به ایران بود. پیشینه کوچ مردم آناتولی به ایران و سکونت در شهرهای آذربایجان به سده هشتم هجری قمری بازمی‌گردد (فضل‌الله روزبهان خنجی، ۱۳۸۲: ۲۵۸-۲۵۷). روند این کوچ چنان بود که تا آغاز سده دهم هجری قمری در اردبیل محله‌ای به نام آنان شناخته می‌شد (حسن بیگ روملو، ۱۳۸۴: ۲/۹۰۴). از سده دهم هجری قمری بر شمار و نفوذ این دسته‌ها افزوده شد (منصوری، ۱۳۹۰: ۱/۹۵-۱۰۴) و این روند به شکل‌گیری گروهی موسوم به «قزلباشان» انجامید که بسیاری از امور نظامی را در اختیار داشتند و به دلیل اهمیت مذهبی اردبیل و اهمیت سیاسی تبریز و البته همجواری با آناتولی و به دلیل خطر عثمانیان بیشتر در آذربایجان مستقر شدند.

موج دوم از کوچ مردمان آناتولی هم‌زمان با اراده شاه عباس بزرگ برای کاهش توان قزلباشان و کوشش برای سازماندهی نیروهای نظامی جدید بود (فلسفی، ۱۳۴۷: ۱/۱۷۸-۱۷۵). پس از آزادسازی آذربایجان در سال ۱۰۱۲ ق. شاه عباس با سیاستی هوشمندانه، نیروهای نظامی عثمانی را مورد بخشش قرار داد و آنها را در پیوستن به سپاه ایران یا بازگشت به عثمانی آزاد گذاشت. هر چند خوشرفتاری شاه عباس با ترکان عثمانی برای مردم آذربایجان ناخوشایند بود (اسکندر بیگ ترکمان، ۱۳۹۰: ۱/۷۹۳)، اما در اراده سربازان عثمانی تأثیر گذاشت و آنها قلعه‌ها و شهرها را یکی پس از دیگری با جنگ یا با صلح به سپاه ایران واگذار کردند و بسیاری از آنان به سپاه ایران پیوستند (ابراهیم پچوی، ۱۲۸۳: ۲/۲۶۲-۲۵۸).

مهمتر و پرجمعیت‌تر از نظامیان عثمانی که پس از سال ۱۰۱۲ ق. به شاه عباس بزرگ پیوستند، انبوه جمعیت عشایر ساکن در قلمروی عثمانی بودند که در پی بدرفتاری عثمانیان سر به شورش گذاشتند و به «جلالی‌ها» نامور شدند. بسیاری از آنان از عثمانی گریختند و به ایران پناه آوردند و بیشتر در آذربایجان ساکن گشتند (لرد کین‌راس، ۱۳۷۳: ۲۹۵-۲۹۴). بحران‌های اقتصادی، انگیزه اصلی این شورش‌ها را شکل می‌داد که به دلیل لشکرکشی‌های دراز مدت عثمانیان در شرق و غرب گریبانگیر آنان شده بود و با قدرت‌گیری ایران و ضربات سهمگین شاه عباس بزرگ بیشتر احساس می‌شد. شاید آگاهی جلالی‌ها از خوشرفتاری شاه عباس بزرگ با نظامیان عثمانی در تصمیم‌گیری آنان برای پناهندگی به ایران بی‌تأثیر نبوده باشد. در هر صورت طی دهه‌های نخست سده یازدهم هجری قمری سیل بزرگی از کوچ عشایر آناتولی به ایران رخ داد (منصوری، ۱۳۹۰: ۱/۱۹۲-۱۸۱). در مقابل، عثمانیان با وحشت از پیامدهای این مهاجرت بزرگ، اقدام به دلجویی از جلالی‌ها کردند و برای بازگشت گروه‌هایی از آنان کوشیدند (سومر، ۱۳۷۱:

۱۸۸-۱۸۷). مهاجران آناتولی به‌طور پراکنده از شرق تا غرب آذربایجان، از اردبیل تا ارومیه ساکن شدند تا در صفِ نخستِ رویارویی در برابر عثمانیان قرار بگیرند (سومر، ۱۳۷۱: ۱۸۸).

شکل‌گیری اتحادیه عشایری «شاهسون» (= شاه‌دوست) از محصولات همین دوره بود. شاهسون‌ها، گروه‌های اجتماعی آماده رزم بودند که پیش و بیش از پیوندهای قومی و قبیله‌ای به نهاد پادشاهی تعلق خاطر داشته‌اند. هر چند در منابع تاریخی «شاهی سونی» (شاه‌دوستی) حتی پیش از دوره شاه عباس بزرگ نیز به چشم می‌خورد (اسکندر بیگ ترکمان، ۱۳۹۰: ۴۰۴ و ۳۶۹-۳۷۰ و ۳۶۰)، اما به نظر می‌رسد مهاجران آناتولی در دوره شاه عباس، هسته نخست از اتحادیه عشایری را تشکیل دادند که سپس تر به «شاهسون» نامور شد. برخی پژوهشگران بر این باورند که روند شکل‌گیری این اتحادیه در دوران نادر شاه به بار نشست (تایپر، ۱۳۸۴: ۱۰۲ و ۲۰). با این وجود، آدام اولناریوس در میانه‌های سده یازدهم هجری از شاهسون‌ها یا دستکم حلقه‌های اولیه شکل‌دهنده این اتحادیه در دشت مغان و پیرامون اردبیل سخن گفته است (اولناریوس، ۱۳۶۳: ۱۲۱ و ۳۵۴؛ منصوری، ۱۳۹۰: ۱۸۴/۱-۱۸۲).

یکی دیگر از رویکردهای دفاعی صفویان در برابر حملات عثمانیان، اجرای سیاست «زمین سوخته» به ویژه از جانب شاه تهماسب اول بود (شاه تهماسب صفوی، ۱۳۴۳: ۷۱ و ۵۵). به این ترتیب، شهرها و روستاهای آذربایجان از یک سو توسط عثمانیان و با هدف سرکوب و تضعیف نیروی اجتماعی مردم تخریب می‌شدند و از سوی دیگر استحکامات دفاعی و زمین‌های کشاورزی با رویکرد دفاعی و با هدف جلوگیری از پاگرفتن متجاوزان در آذربایجان ویران می‌شدند که این رویکرد با تأثیرات انکارناپذیری در آذربایجان همراه بود.

پیامد دیگر چنگ‌اندازی عثمانیان به آذربایجان، دورشدن پایتخت ایران از آذربایجان بود. انتقال پایتخت از تبریز به قزوین و سپس اصفهان سبب شد تا تبریز جایگاه خود را به عنوان مقصد بسیاری از نخبگان فرهنگی و علمی ایران از دست بدهد و حتی برخی آذربایجانی‌ها نیز زادگاه و خاستگاه خود را ترک کردند و به پایتخت جدید یا شهرهای دیگر کوچیدند. با این وجود، اهمیت تبریز سبب شد تا صفویان به این شهر همچنان توجه ویژه‌ای داشته باشند، به طوری که بر مبنای گزارش اولیا چلبی تا یک سده پس از انتقال پایتخت، صدها مسجد و مدرسه و کانون فرهنگی در تبریز وجود داشته است (اولیا چلبی، ۱۳۱۴: ۲/۲۵۰-۲۴۸). اما پیداست که دور شدن پایتخت و دستگاه حکمرانی از آذربایجان در کاهش سرمایه‌گذاری‌ها در تبریز و سراسر آذربایجان بی‌تأثیر نبوده است.

هم‌زمان با یورش گسترده عثمانیان به آذربایجان در سده‌های دهم تا دوازدهم هجری قمری، شیوع بیماری‌های واگیردار و کشنده که با مرگ هزاران تن همراه بود (حسن بیگ روملو، ۱۳۸۴: ۱۴۸۷/۳؛ قاضی احمد قمی، ۱۳۹۴: ۷۱۳)، در کنار زلزله‌های ویرانگر که بسیاری از خانه‌ها را ویران کرد و هزاران نفر را به کام مرگ کشاند (ذکا، ۱۳۶۸: ۸۴-۵۳؛ محمدیوسف مورخ، ۱۳۱۷: ۲۴۵؛ کروسینسکی، ۱۳۶۳: ۴۹)، تأثیرات چشمگیری بر ساختار اجتماعی آذربایجان داشت و در افزایش پیامدهای اجتماعی و فرهنگی تجاوز عثمانیان بی‌تأثیر نبود.

دگرگشت زبانی در آذربایجان

در سده‌های دهم تا دوازدهم هجری قمری به دلیل جنگ‌های پرمخ‌گشا، کشتار و اسارت مردم، ویرانی خانه‌ها و بلایای طبیعی و بیماری‌های کشنده، ساختار اجتماعی آذربایجان آسیب‌پذیر شده، پویایی جامعه از میان رفته، توان اقتصادی کاهش یافته و نیروی دفاعی در برابر دشمن تضعیف شده بود؛ این عوامل به سرعت بستر را برای پیامدهای فرهنگی و اجتماعی فراهم می‌ساخت.

یکی از سیاست‌های جنگی عثمانیان کوشش برای تغییر بافت جمعیتی در سرزمین‌های تازه فتح‌شده بود (اوزون چارشلی، ۱۳۷۷: ۲۱۴/۱-۲۰۷؛ لرد کین‌راس، ۱۳۷۳: ۳۹-۴۰؛ شاول، ۱۳۷۰: ۵۱-۵۰). پس از اشغال آذربایجان نیز مردم بسیاری از شهرها به ویژه تبریز، خانه‌های خود را رها کرده و به سرزمین‌های امن‌تر گریختند. بسیاری کشته شدند و گروه‌های بزرگی به اسارت رفتند و اندک کسان باقی‌مانده مورد ظلم و ستم و فشار ترکان عثمانی قرار گرفتند (مجدالدین محمد حسینی، [بی‌تا]: ۷۷۷).

اما عثمانیان پس از هر مرحله، سرانجام ناچار به عقب‌نشینی و گریز از آذربایجان می‌شدند. شاه عباس بزرگ در سال ۱۰۱۲ ق. به اشغال دو دهه‌ای آذربایجان پایان داد و سپاهیان عثمانی را در بازگشت به میهن یا پیوستن به سپاه ایران آزاد گذاشت. در یک مورد محمود پاشا با چند صد نفر از اهل و عیال و اتباع خود توسط سربازان ایرانی به سلامت تا قارص بدرقه شدند و به وطن خود بازگشتند (ابراهیم پچوی، ۱۲۸۳: ۲۶۱/۲).

هر بار در پی خروج اشغالگران، مردم به شهر بازمی‌گشتند و هر چند با خانه‌های ویران مواجه می‌شدند، اما در آبادانی دوباره شهر و دیار خود می‌کوشیدند. همچنین شاه عباس دوم کوشید تا گروه‌هایی از مردم آذربایجان را که در پی جنگ‌ها به دیگر مناطق ایران کوچیده بودند، دوباره به آذربایجان بازگرداند و موقعیت منطقه را تثبیت کند (سیوری، ۱۳۹۶: ۲۳۱ و ۸۳)؛ بدین ترتیب، سیاست عثمانیان در دگرگونی ساختار جمعیتی آذربایجان به شکست انجامید. با این وجود

نمی‌توان رویکرد دفاعی صفویان را در تضعیف ساختار جامعه ارمنی و استقرار گروه‌های ترکی‌زبان در رأس هرم قدرت در آذربایجان نادیده گرفت، چرا که همین تحولات اجتماعی در کنار دیگر رویدادها و زمینه‌ها، بستر را برای مهم‌ترین دگرگونی فرهنگی در آذربایجان در سده دهم تا دوازدهم هجری قمری فراهم کرد تا این بازه زمانی به عنوان دوره دگرگشت زبان آذربایجان شناخته شود.

به پشتوانه منابع پرشمار تاریخی، گویش باستانی و بومی آذربایجان از خانواده زبان‌های شمال‌غربی ایران، از شاخه پهلوی و موسوم به آذری بوده است (یارشاطر، ۲۵۳۶: ۶۹/۱-۶۱؛ دایره‌المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۷۴: ۱/۲۶۲-۲۵۹). تا آغاز سده دهم هجری قمری و روی کار آمدن صفویان، گویش‌ها و لهجه‌هایی از زبان پهلوی در ساختار اجتماعی و همگانی آذربایجان کاربرد داشت. از سده هفتم هجری قمری و در پی راهیابی گروه‌هایی از ترکان به آذربایجان، گویش ترکی به آرامی در ساختار اجتماعی آذربایجان نمایان شد و در سده‌های دهم تا دوازدهم هجری قمری، هم‌زمان با دوران پرآشوب جنگ‌ها و رویدادهای خونبار آذربایجان، گویش ایرانی‌شده‌ای از زبان ترکی در آذربایجان گسترش یافت، اما همچنان لهجه‌های آذری باستان در سراسر آذربایجان کارآیی خود را حفظ کردند و در کنار زبان ترکی کاربرد داشتند.

بیت‌هایی از خلیفه صادق، خلیفه آستان صفویه (کسروی، ۱۳۸۵: ۸۰-۷۳)، رساله روحی انارجانی از سال‌های پایانی سده دهم هجری قمری (روحی انارجانی: ۱۳۵۲)، دو بیتي از مولانا یعقوبی تبریزی (امین احمد رازی، ۱۳۸۹: ۱۴۳۳)، گزارش اولیا چلبی از زبان مردم آذربایجان به ویژه مراغه در سده یازدهم هجری قمری (اولیا چلبی، ۱۳۱۴: ۲/۲۶۹) و دیگر نشانه‌ها و گزارش‌های تاریخی، از تداوم کاربرد لهجه‌های آذری باستان در عصر صفوی و از سوی دیگر گسترش روزافزون ترکی آذری در همین دوران حکایت دارند، به طوری که در گزارش‌های تاریخی پساصفوی، کاربرد زبان ترکی آذری در آذربایجان به طرز چشمگیری افزایش یافته است. از این رو سده‌های دهم تا دوازدهم هجری قمری، هم‌زمان با دوران صفوی را دوره دگرگشت زبانی در آذربایجان می‌دانند.

در سال‌های گذشته، برخی دانشمندان بر این دیدگاه بودند که دگرگشت زبان آذربایجان در سده‌های میانه و تا پیش از روی کار آمدن صفویان صورت گرفته است (کسروی، ۱۳۸۵: ۳۹) و گروهی دیگر بر این باور بودند که دگرگشت زبانی در آذربایجان متأثر از سیاست‌های شاه اسماعیل صفوی رقم خورده است (اقبال آشتیانی، ۱۳۲۴: ۸). اما در این سال‌ها با افزایش دسترسی به منابع بیشتر مانند رساله روحی انارجانی می‌دانیم که زبان پهلوی در شهری مانند

تبریز تا پایان سده دهم هجری قمری کاربرد همگانی داشته و چه بسا سیاست‌های اتخاذ شده در دهه‌های آغازین سده یازدهم هجری قمری و پس از آن، نقش مهم‌تری در دگرگشت زبان آذربایجان ایفاء کرده است. آدام اولتاریوس که در سال‌های ۱۰۵۶ تا ۱۰۵۸ ق. در مقام منشی یک هیئت دیپلماتیک در ایران حضور داشته است، می‌نویسد: «ایرانی‌ها در حال حاضر کوشش دارند که در کنار زبان مادری خود به ترکی نیز صحبت کنند، به ویژه در ایالتی که ترک‌ها به کرات آنجا را تصرف کرده و صاحب شده بودند.» (اولتاریوس، ۱۳۶۳: ۳۰۴). هر چند اولتاریوس آشکارا به نام آذربایجان اشاره نکرده است، اما می‌دانیم که این گزارش دقیقاً هم‌زمان با اوج دگرگشت زبانی در آذربایجان نوشته شده و مهم‌ترین سرزمینی که «ترک‌ها به کرات آنجا را تصرف کرده و صاحب شده بودند»، همان آذربایجان بوده است.

باید تأکید داشت که زبان ترکی در سده‌های هفتم تا دهم هجری قمری در حاشیه سپهر فرهنگی و اجتماعی ایران‌زمین زیسته و در تمام این مدت در حال ایرانی‌شدن بوده است. در این مدت، مردم آذربایجان نیز در کنار زبان ملی (فارسی) و زبان بومی خود (پهلوی) به آرامی با زبان ترکی که رفته رفته روح ایرانی پیدا می‌کرد، خو گرفتند. در جریان رویدادهای خونین و ویرانگر سده‌های دهم تا دوازدهم هجری قمری، جامعه رنجور و آسیب‌دیده آذربایجان باید با طبقه جدیدی از حاکمان ترکی‌زبان ارتباط برقرار می‌کرد که این امر شرایط را برای پذیرش زبان ترکی هموارتر ساخت. با این وجود، نه زبان آذری باستان یکسره به فراموشی سپرده شد و نه زبان ترکی هرگز توانست به طور یکپارچه در سراسر آذربایجان گسترش یابد. اکنون در کنار زبان ترکی آذری و زبان تاتی که از بازماندگان آذری باستان است، در گوشه و کنار آذربایجان به زبان‌ها و گویش‌های پرشماری مانند کُرمانجی، سورانی، ارمنی و آشوری سخن گفته می‌شود.

نتیجه‌گیری

در سده‌های دهم و دوازدهم هجری قمری، آذربایجان جولانگاه یورش گسترده و پیاپی عثمانیان بود. عثمانیان طی سال‌ها با کشتار مردم آذربایجان و به اسارت بردن اهالی و نیز با ویرانی شهرها و روستاها در راستای پیشبرد اهداف خود کوشیدند. از سوی دیگر صفویان با برخی سیاست‌های تدافعی از جمله جابه‌جایی گروه‌های اجتماعی و نیز با اتخاذ سیاست زمین سوخته و دور کردن پایتخت از آذربایجان به مقابله با عثمانیان پرداختند. در همین بازه زمانی، بلایای طبیعی شامل بیماری‌های کشنده و زلزله‌های مرگبار که با تلفات جانی و مالی گسترده‌ای همراه بود، بر دشواری‌ها افزود. چنین شرایطی ساختار اجتماعی آذربایجان را آسیب‌پذیر کرده بود و جامعه

رنجور آذربایجان در معرض پیامدهای ناگوار قرار گرفتند. هر چند سیاست عثمانیان در تغییر ترکیب جمعیتی آذربایجان به شکست انجامید، اما کوچ ارمنیان و استقرار گروه‌های اجتماعی ترکی‌زبان در رأس هرم قدرت در آذربایجان، شرایط ویژه‌ای در این سرزمین فراهم آورد که در کنار دیگر عوامل، ساختار اجتماعی و فرهنگی آذربایجان را دستخوش دگرگونی قرار داد. بر پایه منابع تاریخی، آذربایجانی‌ها تا آغاز سده دهم هجری قمری به گویشی از زبان پهلوی موسوم به آذری سخن می‌گفتند. در سده‌های دهم تا دوازدهم هجری قمری، هم‌زمان با سال‌های پرآشوب آذربایجان، هر چند زبان آذری‌باستان به زیست خود ادامه می‌داد، اما گویش ایرانی‌شده‌ای از زبان ترکی نیز در آذربایجان گسترش یافت. روند دگرگشت زبان در این بازه زمانی به گونه‌ای است که در منابع پساصفوی، گستره کاربرد زبان ترکی در آذربایجان به طرز چشمگیری افزایش یافته است، از این رو سده‌های دهم تا دوازدهم هجری قمری را دوره دگرگشت زبان آذربایجان می‌دانند.

منابع و مآخذ

فارسی:

- اسکندر بیگ ترکمان، ۱۳۹۰، *تاریخ عالم آرای عباسی*، جلد اول و دوم، به کوشش: فرید مرادی، تهران: نگاه اقبال آشتیانی، عباس، «زبان ترکی در آذربایجان»، *مجله یادگار*، ۱۳۲۴، سال دوم، شماره سیزدهم.
- امین احمد رازی، ۱۳۸۹، *تذکره هفت اقلیم*، جلد دوم، به تصحیح: سید محمدرضا طاهری، تهران: سروش.
- اوزون چارشلی، اسماعیل حقی، ۱۳۷۷، *تاریخ عثمانی*، جلد اول، ترجمه: ایرج نوبخت، تهران: کیهان.
- ، ۱۳۷۹، *تاریخ عثمانی*، جلد دوم، ترجمه: ایرج نوبخت، تهران: کیهان.
- اولناریوس، آدام، ۱۳۶۳، *سفرنامه آدام اولناریوس*، ترجمه: احمد بهپور، تهران: ابتکار.
- ثواقب، جهانبخش و احمد لعبت‌فرد، «واکاووی رویارویی‌های مذهبی صفوی و عثمانی در قفقاز»، *فصلنامه پژوهش‌های تاریخی*، زمستان ۱۳۹۶، سال پنجاه و سوم، (دوره جدید، سال نهم)، شماره چهارم (شماره پیاپی ۳۶).
- حریمی، در: ابوبکر ابن عبدالله، ۱۳۹۲، *تاریخ عثمان پاشا*، به کوشش: یونس زیرک، ترجمه: نصرالله صالحی، تهران: طهوری.
- حسن بیگ روملو، ۱۳۸۴، *احسن‌التواریخ*، جلد دوم و سوم، به تصحیح: عبدالحسین نوایی، تهران: اساطیر.
- دایره‌المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۷۴، «آذری»، در: *دایره‌المعارف بزرگ اسلامی*، جلد اول، زیرنظر: کاظم موسوی بجنوردی، تهران: مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی.
- دروهانیان، هارتون، ۱۳۷۹، *تاریخ جلفای اصفهان*، مترجمان: میناسیان و فریدنی، اصفهان: زنده‌رود با مشارکت نقش خورشید.

- دین‌پرست، ولی، «نقش ایرانیان مهاجر در آناتولی با تأکید بر دوره تیموری و اوایل دوره صفوی»، فصلنامه علمی پژوهشی تاریخ اسلامی، زمستان ۱۳۹۱، سال سیزدهم، شماره چهارم.
- ذکا، یحیی، ۱۳۶۸، *زمین‌لرزه‌های تبریز*، تهران: کتاب‌سرا.
- روحی انارجانی، ۱۳۵۲، *گوش آذری (متن و ترجمه و واژه‌نامه رساله روحی انارجانی)*، به کوشش: رحیم رضازاده ملک، تهران: انجمن فرهنگ ایران باستان.
- سومر، فاروق، ۱۳۷۱، *نقش ترکان آناتولی در تشکیل و توسعه دولت صفوی*، ترجمه: احسان اشراقی و محمدتقی امامی، تهران: گستره.
- سیوری، راجر، ۱۳۹۶، *ایران عصر صفوی*، ترجمه: کامبیز عزیزی، تهران: نشر مرکز.
- شاو، استفورد، ۱۳۷۰، *تاریخ امپراتوری عثمانی و ترکیه جدید*، ترجمه: محمود رمضان‌زاده، مشهد: آستان قدس رضوی.
- شاه تهماسب صفوی، ۱۳۴۳، *تذکره شاه تهماسب صفوی*، برلین: کاویانی.
- طاهری، ابوالقاسم، ۱۳۴۷، *جغرافیای تاریخی گیلان، مازندران، آذربایجان از نظر جهانگردان*، تهران: شورای مرکزی جشن شاهنشاهی ایران.
- طباطبایی، سید جواد، ۱۳۹۵، *تأملی در باره ایران (جلد نخست: دیباچه‌ای بر نظریه انحطاط ایران)*، تهران: مینوی خرد.
- فضل‌الله روزبهان خنجی، ۱۳۸۲، *تاریخ عالم آرای امینی*، به تصحیح: محمداکبر عشیق، تهران: میراث مکتوب.
- فلسفی، نصرالله، ۱۳۴۷، *زندگانی شاه عباس اول*، جلد اول، تهران: دانشگاه تهران.
- ، ۱۳۵۳، *زندگانی شاه عباس اول*، جلد سوم، تهران: دانشگاه تهران.
- قاضی احمد قمی، ۱۳۹۴، *خلاصه التواریخ*، جلد دوم، به تصحیح: احسان اشراقی، تهران: دانشگاه.
- کارری، حیوانی فرانچسکو جملی، ۱۳۸۳، *سفرنامه کارری*، ترجمه: عباس نخجوانی و عبدالعلی کارنگ، تهران: علمی و فرهنگی.
- کروسینسکی، ۱۳۶۳، *سفرنامه کروسینسکی*، ترجمه: عبدالرزاق دنبلی، به تصحیح: مریم میراحمدی، تهران: توس.
- کسروی، احمد، ۱۳۸۵، *آذری یا زبان باستان آذربایجان*، تهران: هزار.
- کمپفر، انگلبرت، ۱۳۶۱، *سفرنامه انگلبرت کمپفر*، ترجمه: کیکاس جهاننداری، تهران: خوارزمی.
- لرد کین‌راس، ۱۳۷۳، *قرون عثمانی*، ترجمه: پروانه ستاری، تهران: کهکشان.
- مجدالدین محمد حسینی، [بی تا]، *زینت المجالس*، [بی جا]: [بی نا].
- محمدیوسف مورخ، ۱۳۱۷، *ذیل عالم آرای عباسی*، به تصحیح: سهیلی خوانساری، تهران: کتابفروشی اسلامیة.
- محمدیوسف واله اصفهانی، ۱۳۷۲، *خلد برین*، به کوشش: میرهاشم محدث، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
- محمود بن هدایت‌الله افوشته‌ای نطنزی، ۱۳۹۹، *نقاوه الآثار فی ذکر الاخبار*، به اهتمام: احسان اشراقی، تهران: علمی و فرهنگی.
- مصطفی افندی سلانیکلی، ۱۳۸۹، *تاریخ سلانیکلی*، ترجمه: حسن بن علی، به تصحیح: نصرالله صالحی، تهران: طهوری.

منصوری، فیروز، ۱۳۹۰، *مطالعاتی در باره تاریخ و زبان و فرهنگ آذربایجان*، جلد ۱، تهران: هزار. یارشاطر، احسان، ۲۵۳۶، «آذری»، در: *دانشنامه ایران و اسلام*، جلد نخست، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

ترکی:

ابراهیم پچوی، ۱۲۸۳، *تاریخ پچوی*، جلد اول و جلد ثانی، استانبول: مطبعه عامره.
اولیا چلبی، ۱۳۱۴، *اولیا چلبی سیاحتنامه‌سی*، ایکینجی و دردنجی جلد، طابعی احمد جودت، اقدام مطبعه‌سی.
چلبی‌زاده، اسماعیل عاصم افندی، ۱۲۸۲، *تاریخ چلبی‌زاده*، استانبول: مطبعه عامره.

لاتین:

Jenkinson, Anthony, (n.d), *Early Voyages and Travels to Russla and Persia*, NewYork: Burt Franklin Publisher.
Kutukoglu, Bakir, 1993, *Osmanli-iran Siyasi Munasibetleri*, Istanbul: Istanbul Fetih Cemiyeti.

